

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه سوم (بخش اول) - بررسی اشکالات فخر رازی
تاریخ: ۴ آذر ۱۳۹۶
مصادف با: ۶ ربیع الاول ۱۴۳۹
جلسه: ۹

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

در مورد آیه سوم «الذین یؤمنون بالغیب» مطالبی عرض شد. محصل معنای بخش اول آیه سوم این بود که یکی از صفات متقین این است که آنها ایمان به غیب دارند، درباره معنای «ایمان» و معنای «غیب» و اینکه مقصود از غیب در اینجا ایمان به مبداء و صفات و اسماء خداوند و وحدانیت خداوند است مطالبی گفته شد. در مقابل این احتمال و به واسطه اشکالاتی که به این معنا شده است به سراغ دو احتمال دیگر رفته‌اند.

اشکالات فخر رازی

فخر رازی در تفسیر کبیر این معنایی که ما ذکر کرده‌ایم، را مورد اشکال قرار داده است، معنایی که ما ذکر کردیم، این بود که «الذین یؤمنون بالغیب» در واقع «باء» به معنای تعدیه و برای صله و تعدیه است، یعنی غیب طبق این معنا مفعول له می‌شود، کسانی که به غیب ایمان دارند، و منظور از غیب هم طبق معنایی که ما کردیم عالم غیب است که شامل خداوند تبارک و تعالی و نبوت و انبیاء عظام الهی به ویژه خاتم پیامبران (ص) و نیز معاد است، طبق بیان فخر رازی این معنا محل اشکال است، سه اشکال به این معنا کرده است و بر اساس آن مدعی است که در معنای این آیه دو احتمال دیگر وجود دارد که چه بسا آنها اولی است.

اشکال اول

اگر منظور از غیب، عالم غیب باشد، لازمه آن تکرار است چون در آیه بعد ایمان به وحی و یقین به آخرت مطرح شده است، «یؤمنون بما انزل الیک و بالآخرة هم یوقنون»، آنها هم همه مربوط به عالم غیب است، یعنی هم «ما انزل الیک» و هم «آخرة» اینها مربوط به عالم غیب هستند، بنابر این اگر این غیب را بخواهیم به آن معنایی که گفتیم بگیریم طبق نظر فخر رازی لازمه آن تکرار است.^۱

پاسخ

پاسخ به این اشکال واضح است، برای اینکه اگر ما اینجا ایمان به غیب را به معنای کلی بگیریم، یعنی یک اجمال مد نظر باشد، آنچه که بعد از این آیه ذکر شده است می‌تواند تفصیل این اجمال باشد و ذکر تفصیل بعد الاجمال نه تنها قبیح نیست بلکه در مواردی حسن شمرده می‌شود.

^۱ . تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۳۱.

بعلاوه ما در مورد این آیه به قرائنی گفتیم مقصود از غیب در اینجا خداوند تبارک و تعالی و وحدانیت او و صفات و اسماء اوست، یعنی مربوط به خداوند است، آنچه که در آیات بعد مورد اشاره قرار گرفته است مسئله معاد و نبوت است، لذا تکرار نیست، اگر ما به قرینه آنچه که در آیه بعد ذکر شده است، غیب را در اینجا به خصوص درباره خداوند تبارک و تعالی بدانیم، دیگر آنچه که بعد از این ذکر شده است تکرار این معنا نخواهد بود، بنابر این اشکال تکرار متوجه این احتمال و این معنا که به نظر ما معنای راجح در مورد این آیه است متوجه و وارد نیست.

نهایتاً اگر از این دو پاسخ هم صرف نظر کنیم، اصلاً می‌توانیم بگوییم آنچه در آیه «يَوْمَنونَ بما انزل اليك، و بالآخرة هم يوقنون» بیان شده است، اینها در واقع برخی از مصادیق غیب هستند، اشکالی ندارد که برای غیب یک معنای کلی گفته شود و بعد هم به برخی از مصادیق آن اشاره شود، لذا این اشکال، اشکال مهمی نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم فخر رازی این است که ایمان به غیب بدون علم امکان ندارد، تا انسان به چیزی علم نداشته باشد نمی‌تواند مؤمن به آن شیء باشد، حتی ممکن است چیزی به صورت جهل مرکب باشد ولی بالاخره صورت آن علم است و ایمان بر مبنای علم شکل می‌گیرد، پس لازمه ایمان متقین به غیب این است که آنها عالم به غیب باشند، در حالی که ما می‌دانیم تنها خداوند تبارک و تعالی عالم به غیب است و مؤمنین هیچ سهمی در این جهت ندارند، مثل آیه «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ»^۱.

پاسخ

درست است که علم غیب در انحصار خداوند است و تنها اوست که عالم به غیب آسمانها و زمین است، اما به اذن خداوند امکان علم دیگران به غیب در حدی که او اذن می‌دهد وجود دارد، لذا هر چند احاطه به غیب برای هیچ‌کس مقدور نیست، اما به لطف و اذن خداوند فی الجمله دیگران هم می‌توانند علم به غیب پیدا کنند، لذا اگر کسی به لطف خدا و عنایت خداوند به این امور عالم شد، به مبداء، معاد، وحی و نبوت و رسالت، حال از طریق براهین عقلی یا از طریق کشف و شهود، مانعی بر سر راه آن نیست، اینکه گفته شده است علم غیب در انحصار خداوند است، این نافی امکان عالم شدن دیگران به اذن خداوند نسبت به این امور نیست.

سوال:

استاد: فطرت هرچند گرایش و تمایل به خداوند دارد، اما این به معنای علم به غیب و علم به مبداء و نبوت و معاد نیست، فطرت می‌تواند زمینه را فراهم کند برای آن علم مورد نظر، ولی اینکه فطرت را به معنای علم به غیب بدانیم، خیر، نمی‌توانیم بگوییم خود فطرت مساوی است با علم به غیب، اما فطرت مهمترین وسیله‌ای است که می‌تواند به انسان برای حصول آن علم کمک کند.

۱. سوره یونس، آیه ۲۰.

۲. تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۳۲.

اما آیه «انما الغیب لله» هم به معنایی که گفته شده، نیست، بلکه به این معناست که علم به غیب اولاً و بالذات برای خداوند است ولی خداوند تبارک و تعالی می‌تواند از این علم به دیگران هم اعطاء کند و به اذن او دیگران هم آگاه و عالم به غیب شوند، و این آیه هم بر آن دلالت می‌کند «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»^۱، یا آیه «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۲، این از اخبار غیب است و ما به او وحی کردیم. یا در روایتی داریم که امیرالمؤمنین (ع) وقتی وارد بصره شدند مطالبی را در مورد بصره فرمودند، آنجا کسی به امام عرض کرد که آیا شما عالم به غیب هستید، حضرت فرمودند: من عالم به غیب نیستم ولی علم آن را از پیامبر فرا گرفتم، پس امکان علم به غیب در حدی که خداوند تبارک و تعالی اذن دهد وجود دارد و این قابل انکار نیست، لذا به نظر می‌رسد اشکال دوم فخر رازی هم وارد نیست.

اشکال سوم

اگر غایب به خدا اطلاق شود لازمه آن این است که گاهی حاضر باشد و گاهی غایب، چون غایب در مقابل حاضر است، و غایب وصف کسی است که گاهی حضور دارد و گاهی حضور ندارد، اما خداوند تبارک و تعالی فوق این حرفها می‌باشد، یعنی نه می‌توان درباره او وصف حاضر بکار برد و نه می‌توان وصف غایب بکار برد، پس این معنا لازمه‌اش این است که غایب بر خداوند اطلاق شود و اطلاق غایب بر خداوند صحیح نیست.^۳

پاسخ

این اشکال هم وارد نیست، چون:

اولاً: در مورد خداوند تبارک و تعالی عنوان ظاهر هم اطلاق شده است، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۴، اطلاق ظاهر بر خداوند به نص قرآن گواه بر این است که خداوند حاضر هم می‌باشد، چون حاضر و ظاهر معنایشان یکی است، این که ما نمی‌توانیم خدای ظاهر و حاضر را درک کنیم و ببینیم، به دلیل موانعی است که در این جهت وجود دارد، پس طبق توصیف خود قرآن، اولاً خداوند حاضر است.

ثانیاً: اساساً چه کسی گفته است که غایب بر کسی اطلاق می‌شود که گاهی حاضر و گاهی غیر حاضر است، مستشکل می‌گوید: غایب در واقع وصفی است که به کسی اطلاق می‌شود که گاهی حضور دارد و گاهی حضور ندارد و وقتی حضور ندارد به او غایب گفته می‌شود، در حالی که در مورد خداوند اساساً این معنا ندارد، چنین ملازمه‌ای بین صحت اطلاق غایب و صحت اطلاق حاضر یک ادعای بی دلیل است.

بعلاوه نکته مهم دیگری که در اینجا وجود دارد این است که اساساً خداوند تبارک و تعالی به جهت اینکه موجود بی نهایت است و همه عالم از افاضات خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، اساساً غیب و حضور در مورد او معنا ندارد، در نهج

۱ . سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

۲ . سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

۳ . تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۳۲.

۴ . سوره حدید، آیه ۳.

البلاغه در مورد خداوند وارد شده است که «وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ. وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ»^۱، هر ظاهری غیر او، غیر باطن است و هر باطنی غیر او، غیر ظاهر است، یعنی غیر خدا، ظهورش در مقابل بطون و بطون آن در مقابل ظهور است، اما ذات اقدس الهی ظهورش عین بطون و بطون او عین ظهور است، بطن و ذات خدا عین هم است و جدای از هم نیست، دو وصف نیست، غیب خداوند عین شهادت خداست، شهادت خدا عین غیب خدا می‌باشد، لذا اینکه گفته شود اطلاق غیب بر خداوند نا درست است این هم قابل قبول نیست.

در مجموع به نظر می‌رسد این سه اشکال که منجر به اختیار معنای دیگری برای این آیه شده است وارد نیستند.

دو احتمال دیگر در معنای آیه

فخر رازی ضمن اینکه به این معنا اشکال گرفته است دو احتمال دیگر را هم ذکر کرده است و معتقد است که معنای آیه اینها می‌باشد.

احتمال اول: این است که در این آیه «باء» برای ظرفیت است و منظور از غیب هم خفاء و خلوت است، یعنی «الذین يؤمنون فی الغیب»، متقین کسانی هستند که در خلوت و غیاب هم ایمان دارند، بر خلاف منافقین که ایمان آنها در برابر دیگران و صرفاً در جلوت می‌باشد، چون منافقین این ویژگی را داشتند که در حضور دیگران اظهار ایمان می‌کردند، اما در واقع ایمان نداشتند، در غیاب و خلوت و در خفاء ایمان نداشتند، اما متقین کسانی هستند که ایمان آنها منحصر به حالت جلوت نیست بلکه در حالت خلوت هم ایمان دارند، «الذین يؤمنون بالغیب» یعنی «الذین يؤمنون فی الخلوۃ» متقین کسانی هستند که در خلوت و جلوت ایمان دارند.

احتمال دوم: که فخر رازی ذکر می‌کند این است که «باء» در اینجا به معنای سببیت باشد و غیب هم به معنای قلب، «الذین يؤمنون بالغیب» یعنی «الذین يؤمنون بسبب القلب» ایمان آنها حقیقی است، چون به قلب خود و بواسطه قلب خود به خداوند ایمان آورده‌اند، در واقع این آیه می‌خواهد بگوید بر خلاف منافقان که فقط به لسان اظهار ایمان می‌کنند اما در قلب خود ایمان ندارند، متقین کسانی هستند که «بالقلب» ایمان به خدا می‌آورند.

بررسی دو احتمال

همان‌طور که در گذشته گفتیم ظاهر این آیه همان معنایی است که ما گفتیم، اشکالات سه گانه فخر رازی هم به آن وارد نیست، لذا وجهی برای اینکه ما بخواهیم این معنا را کنار بگذاریم و آن دو معنا را بپذیریم وجود ندارد و مهم هم این است که اساساً اگر بخواهیم معنای اول یا دوم که فخر رازی مطرح کرده است بپذیریم، لازمه‌اش این است که مهمترین رکن تقوا که ایمان به خدا باشد در زمره صفات متقین ذکر نشده باشد، فرض این است که این آیه می‌خواهد اوصاف متقین را بیان کند، «الم، ذلک الکتاب لا ریب فیہ، هدی للمتقین»، متقین چه کسانی هستند؟ «الذین يؤمنون بالغیب»، و «غیب» را هم یا به معنای قلب می‌گیریم، یا به معنای خلوت، طبق این دو احتمال، کأن خداوند تبارک و تعالی متقین را معرفی می‌کند در حالی که به مهمترین رکن تقوا که ایمان به مبدء و خداوند باشد اشاره‌ای نکرده است، چون طبق

احتمال اول معنای ایمان به غیب این است که در خلوت هم اینها ایمان داشته باشند، ایمان به چه چیزی؟ متعلق ایمان ذکر نشده است. طبق احتمال دوم هم جایگاه ایمان مورد اشاره قرار گرفته است، اینکه ایمان در قلب باشد، اما باز هم ایمان به چه چیزی؟ هر دو، یعنی ایمان در خلوت و ایمان بالقلب می‌تواند وصف کفار و مشرکین هم باشد، بعضی از کفار یا کثیری از آنها هم در خلوت به باورهای خود ایمان دارند و هم قلباً، پس این آیه باید به خصوصیتی اشاره کند که برجسته‌ترین خصوصیت متقین باشد، برجسته‌ترین خصوصیت اهل تقوا ایمان به خداوند و ایمان به غیب می‌باشد. پس اساساً احتمال اول و دوم باطل می‌باشد،

مؤید نظر مختار

یک مؤید و قرینه هم برای اینکه «باء»، باء صلّه و تعدیه باشد وجود دارد و آن هم وحدت سیاق است، چون در آیه بعد در بخش دیگر دارد «بما انزل الیک و بالآخرة هم یوقنون»، باء در آن دو قطعاً باء تعدیه و صلّه است، یعنی متقین کسانی هستند که به «ما انزل الیک» مؤمن هستند، به آخرت یقین دارند، لذا وحدت سیاق اقتضاء می‌کند «باء» در «بالغیب» در اولین بخش آیه هم به همین معنا باشد «الذین یؤمنون بالغیب ای الذین یؤمنون الغیبة» یعنی کسانی که ایمان به غیب دارند و به آن معتقد هستند.

خلاصه بحث

معنای بخش اول آیه همان است که عرض شد، اشکالاتی هم که فخر رازی به این معنا کرده است، هر سه مورد بررسی قرار گرفت و رد شد، آن دو معنایی هم که فخر رازی در مورد این قسمت از آیه ذکر کرده است ملاحظه فرمودید که قابل پذیرش نیست و یک اشکال بزرگ به هر دو معنا وارد است، اشکال اصلی این است که طبق آن دو معنا متعلق ایمان که مهمترین رکن تقوا است ذکر نشده است و این خصوصیت در مورد غیر متقین و کفار هم قابل تطبیق است و یک قرینه و مؤیدی هم برای معنای مورد نظر ذکر شد که وحدت سیاق بود، که اقتضاء می‌کند «باء» در این آیه به همان معنای تعدیه و صلّه باشد، و اگر ما «باء» را به این معنا بگیریم، معنایش همان است که ما عرض کردیم.

«والحمد لله رب العالمین»